

خودشناسی

دوره‌ی هجدهم - جلسه‌ی ۳۸

استاد حسین نوروزی

(۱۴ دی ۱۳۸۳)

علت اصلی ناراحتی

بحث درباره‌ی بررسی عوامل ناراحت کننده‌ی انسان در زندگانی دنیا بود. عوامل متفاوت و مختلفی وجود دارد که موجب ناراحتی انسان‌ها در عالم دنیا می‌شود که تمام این عوامل می‌تواند ناراحت کننده نباشد؛ در حقیقت در باطن این عوامل، ناراحت کنندگی وجود ندارد؛ بلکه این ناراحتی‌ها به خاطر این است که ما هنوز به آن مرحله از معرفت و شناخت نرسیده‌ایم که متوجه شویم که اوضاع و احوال از چه قرار است؛ به همین خاطر ناراحت می‌شویم.

بنابراین تمام ناراحتی‌هایی که در عالم تکوین به هر یک از ما وارد شده و می‌شود، همگی خیر است و باطناً و حقیقتاً شری وجود ندارد؛ گرچه ظاهراً شر است. یعنی در اثر این عوامل در عملکرد انسان، نعمات دنیا و بهره‌مندی از لذایذ دنیایی، محرومیت و محدودیت ایجاد می‌شود. اما چون بر اساس عدل و در جایگاه واقعی خود است تمام این عوامل منشأ خیر و خوبی و به‌جا است و نهایتاً و باطناً به نفع خود انسان می‌باشد.

نگرانی درباره روزی

یکی از مهم‌ترین عوامل ناراحت کننده‌ی ما در دنیا که ما به خاطر آن خودمان را بسیار به زحمت می‌اندازیم و اذیت و ناراحت می‌شویم مسأله‌ی نگرانی از روزی دنیا است؛ برای رزق و روزی خیلی غصه می‌خوریم و خیلی نگرانی، دلشوره و اضطراب داریم که روزی را باید از کجا در بیاوریم؛ نکند یک روز فقیر شویم!! نکند یک روز رزق ما نرسد و عمر ما باقی باشد. نگران هستیم که امروز رزق ما رسید اما فردا و پس فردا چه می‌شود؟ تا حالا مجرد بودی و پدر روزی تو را می‌داد؛ اما بعد که می‌خواهی ازدواج کنی می‌خواهی روزی خود را از کجا بیاوری؟! چه کار می‌کنی؟! نکند شغل مناسبی پیدا نشود؟! نکند درآمد

خوبی نداشته باشی؟! نکند بدون خانه بمانی؟! نکند اصلاً به تو زن ندهند؟! تمام این مسائل رزق و روزی دنیا است که ما نگران آن هستیم و این یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های انسان است.

نحوه‌ی ورود به این مباحث و روایتی که در این باب وارد شده، دو نوع است. یک زمان می‌گوییم: «دنیا ارزش ندارد؛ نگران دنیا نباش! شد که شد، نشد که نشد». چه بسیار روایات در این زمینه داریم. تمام نهج البلاغه پر از این روایات است که دنیا ارزش ندارد؛ دلتان شور نزنند. روزی کم و زیاد می‌شود؛ اگر روزی کم بود اهمیتی ندارد؛ اگر هم زیاد بود ارزشی ندارد؛ زهد داشته باشید! از کم دنیا و لذایذ دنیا غصه‌دار و غمگین نشوید. از زیادی روزی هم فرحناک و خوشحال نشوید. روزی زیاد ارزش خوشحالی ندارد؛

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

اگر از لذت‌های دنیا بهره‌ی بیشتری بردی، ذوق زده نشو؛ کیف نکن که یک چیزی هست؛ هیچ چیز نیست. اگر از لذایذ دنیا محروم ماندی؛ نگران و غصه‌دار نباش؛ بدان که «هیچ چیز» از دست تو رفت. به «هیچ چیز» نرسیدی؛ طوری نیست؛

«دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ»

ای هیچ ز بهر هیچ بر خویش مپیچ»

غصه و نگرانی ندارد. حالا اگر نعمتی از نعمات دنیا به تو رسید، خواستی ذوق کنی، ذوق کن. اما به شرطی که وقتی از تو نعمتی گرفته شد، غصه‌دار و غمگین نشوی. باید بتوانی این دو را از هم تفکیک کنی، ذوق کردن خوب است اما غصه و غم خوب نیست. بعضی از کسانی که طرفداری تیم‌های فوتبال را می‌کنند، یکی از استدلال‌های آن‌ها اینگونه است؛ می‌گوییم: «چرا خوشحالی و غم خود را بی‌خودی به پیروزی یا شکست خوردن تیمی که اصلاً به تو هم ربطی ندارد وصل می‌کنی؟! آن‌ها پیروز شوند یا شکست بخورند به تو چه ارتباطی دارد؟! می‌گویند: «ما تفکیک می‌کنیم! اگر تیم ما پیروز شد، ذوق می‌کنیم و بالا و پایین می‌پریم؛ می‌گوییم: تیم ما بود؛ اما اگر تیم ما شکست خورد، می‌گوییم: به ما چه! ما که نباختیم؛ آن‌ها بلد نبودند بازی کنند! اصلاً انگار نه انگار، محل نمی‌گذاریم!».

این هم یک نوع زرنگی است که آدم لذت‌ها را بگیرد و ناراحتی‌ها را برای دیگران بگذارد. هر موقع او را به عروسی دعوت کردند، برود؛ اما هر موقع کسی فوت کرد و مُرد بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مُرد؛ به من چه که فوت کرد». اگر برای شام هم او را دعوت کردند برود. اگر عروسی بود ذوق کن؛ بگو: «چه کار خوبی! شام کجا بیاییم؟!»

به مراسم ختم هم که دعوت می‌کنند باز شام هست و برای شام می‌روی. اما جایی که می‌گویند: «بیا گریه کن» می‌گویی: «من گریه‌ام نمی‌آید. افراد به اندازه کافی هستند که گریه کنند». اما موقعی که می‌گویند: «بیا شام بخور می‌روی شام را می‌خوری!». پس این همه‌اش شادی شد. این یک دیدگاه است و براساس این دیدگاه انسان می‌تواند خود را روشن و با واقعیت عالم آشنا کند که اصلاً دنیا ارزش ندارد که آدم برای آن غصه بخورد و نگران شود. روزی خواهد آمد که کسانی که غصه خوردند باز هم غصه بخورند که چرا غصه خوردیم!

دنیا ارزش غصه خوردن ندارد!

کسانی که در سنّ نوجوانی و جوانی هستند نمی‌فهمند که دنیا ارزش ندارد که برای آن غصه بخوری و دل تو برای آن شور بزند؛ این ارزش را ندارد. اگر می‌خواهد به جلسه‌ی امتحان برود دلش شور می‌زند و نگرانی دارد. انواع و اقسام دلشوره‌ها و غصه‌ها را دارد اما بعد که سن بالا می‌رود از بالا نگاه می‌کند و می‌بیند که همه‌ی غصه‌هایی که خورده بود، بی‌خود بوده است.

آن زمان که دانش آموز بود آن‌قدر نگران بود که من سر کلاس بروم معلّم چه می‌گوید؟! چه جوابی بدهم؟! امتحان را چه کار کنم؟! بعد که خود، معلّم می‌شود، می‌بیند مثل این که این حرف‌ها نیست؛ اگر فرض کنید یک دانش آموزی هم جواب نداد؛ آبرویم می‌رود و این حرف‌ها نیست؛ همه‌ی این حرف‌ها کشک است! بی‌خودی است! اصلاً معلّم برای تو حساب باز نمی‌کند؛ بی‌خودی غصه‌ی چه چیزی را می‌خوری؟! خود تو که معلّم شدی هر چه به این بچه‌ها می‌گویی: «دل‌تان شور نزن؛ امتحان را شرکت می‌کنی؛ مهم نیست» متوجه نمی‌شوند. چرا؟ چون در شرایط خاصی هستند که نمی‌توانند شما را درک کنند یا ناظم مدرسه می‌گوید: «اسم تو را در بدها می‌نویسم!» لیستی دارد که اسم خوب‌ها و بدها را در آن می‌نویسد. این دانش‌آموز آن‌قدر غصه‌دار می‌شود که اسم من را در بدها نوشته‌اند! ناراحت می‌شود و گریه می‌کند که اسم من را در بدها نوشته‌اند. غافل از این که بعد از کلاس همه‌ی این اسم‌ها را پاره می‌کنند و در سطل آشغال می‌ریزند. تهدید می‌کنند اما از عمل خبری نیست. نمی‌شود عمل کرد. اگر بخواهند عمل کنند که باید نمره انضباط همه را صفر بدهند؛

کارنامه‌ها که آخر سال تحویل می‌دهند می‌بینی همه‌ی نمرات ۲۰ است! پس آن همه تهدید چه شد؟! دوباره سال بعد مدرسه شروع می‌شود باز همان تهدیدها را می‌کنند؛ اگر نیایی و غیبت کنی، نمره‌ی انضباط تو کم می‌شود!! اما باز آخر سال همه‌ی نمرات ۲۰ می‌شود. این مراحل را که طی می‌کند تمام می‌شود و خود او معلّم، مدیر یا ناظم مدرسه می‌شود، بعد می‌بیند که خود برای دانش‌آموزها همین کارها را می‌کند اما آن‌ها نمی‌فهمند که جریان از چه قرار است. اصلاً ارزش غصه خوردن نداشته

است. بعدها غصه می‌خورد که چرا من این قدر غصه خوردم. حالا ما می‌خواهیم که زودتر بزرگ شویم. زودتر به آن مرحله‌ی معلّمی برسیم یعنی هم معلّم و هم دانش آموز باشیم. برای تحصیل علم دانش آموز و برای غصه نخوردن معلّم باشیم. اگر معلّم بودی چقدر تکیه گاه تو قوی بود؛ خاطرت جمع بود؛ راحت و آزاد بودی؛ نگرانی و ناراحتی نداشتی؛ چیزی برای تو مهم نبود؛ هر چه می‌خواهد بشود.

اولیای خدا آمده‌اند تا ما را بزرگ کنند؛ پرورش و رشد بدهند؛ ما را بالا بیاورند و از حالت بچگی در بیاورند؛ آمده‌اند این مطلب را به ما بگویند که: «این چیزهایی که شما برای آن غصه می‌خورید ارزش ندارد» به خدا ارزش ندارد؛ این چیزها نمی‌ارزد؛ بی‌خودی غم، غصه و نگرانی داریم. تمام این مراحل برای شما مفید است؛ این مراحل هم طی می‌شود و از آن عبور می‌کنید و رد می‌شود. این هم مرحله‌ای از مراحل است.

انسان همیشه خیال می‌کند این مشکل مربوط به اوست و دیگران این مشکل را ندارند. همان مشکلی که تو فکر می‌کنی فقط به شما مربوط است؛ همه این مشکل را یا داشته‌اند یا دارند یا خواهند داشت؛ انسان‌ها از این جهت به هم شبیه هستند. همه باید مراحل را طی کنند و مسیرهایی را پشت سر بگذارند. این مسیر بالا و پایین دارد. آن‌قدر هم نگران نباش که من چرا گاهی حالم خوب است و گاهی یک مرتبه زیر خط می‌روم؟! گاهی خیلی روی خط می‌آیم و شاد و سر حال هستم اما یک مرتبه زیر خط می‌روم! همه همین طور هستند، می‌گویی: «نه! من فقط این طور هستم. من به همه که نگاه می‌کنم می‌بینم همه می‌زان هستند!». در حالی که آن‌ها وقتی که به شما می‌رسند می‌زان هستند، شما هم وقتی که به آن‌ها می‌رسی می‌زان هستی. یعنی می‌زان بودن را برای دیگران به نمایش می‌گذاری. زمانی که حالت خوب نیست و پکر، کسل و افسرده هستی که بیرون نمی‌آیی. همه همین هستند.

شما دنبال چاره باش. دنبال این نباش که چرا این طوری است! بگو: «چه کار کنم که وضع من این طوری نباشد؟! بهتر باشد. چه کار کنم که همیشه روی خط باشم؟». روی این فکر کن. روی این فکر نکن که الان چرا این طوری است. این طور بوده، هست و خواهد بود؛ همه هم همین طور هستند. پس یک مطلب این است که غصه‌ی دنیا را نخوری چرا که ارزش ندارد.

جایگاه دنیا

در قرآن آمده است که:

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى»

اما بعضی از افراد می‌گویند: «واقعاً این طور هم نیست؛ یعنی این تلقین کاذب است؛ قبول داریم که اثر تلقینی خوبی دارد اما واقعیت ندارد که دنیا هیچ چیز نیست بلکه یک چیزی هست؛ یعنی کسی که به دنیا و لذت‌های آن رسید؛ به ریاست، مال، زیور، زندگی، ماشین خوب، خانه‌ی خوب، خوراک خوب و همسر خوب و ... رسید این موارد برای خود یک چیزی است. در مقایسه با کسی که این‌ها را ندارد یا کم دارد؛ بعضی از این نعمت‌ها را دارد و تعدادی از آن‌ها را ندارد این شخص چیز اضافه‌ای دارد و واقعاً دارد لذت می‌برد. اما در مقایسه با عالم آخرت این کم‌تر است. ولی به هر حال برای خود جایگاه و ارزشی دارد. چرا؟ به خاطر این که قرآن می‌فرماید: **متاع الدنیا قلیل**. نمی‌فرماید: متاع دنیا هیچ چیز است؛ بلکه می‌فرماید: متاع دنیا کم است.»

یکی از خطبای نماز جمعه که چندین سال پیش در نماز جمعه درس اخلاق می‌داد همین مطلب را می‌گفت: «این طور نیست که دنیا هیچ چیز باشد و هیچ ارزشی نداشته باشد بلکه ارزش دنیا کم‌تر از آخرت است. یعنی اگر کسی در دنیا خوب خورد، خوب پوشید، خوب برد و خوب زندگی کرد و آدم خوبی هم بود این شخص در آخرت یک قلبی به او اضافه می‌شود؛ یک چیزی اضافه‌تر دارد. اما اگر شخص دیگری فقیر و بی‌کار بود و نداشت؛ مصیبت، رنج و زحمت کشید و او هم آدم خوبی بود در آخرت با هم مساوی نیستند؛ آن شخص قلبی به او اضافه می‌شود به خاطر این که مثلاً پلو، مرغ و کباب بیشتری خورده است؛ آن شخص رئیس و این شخص مرئوس بوده است؛ آن شخص، زن داشته است اما آن بدبخت تا آخر عمر خود مجرّد بوده است؛ آن شخص بچه داشت اما این شخص نداشت؛ آن شخص پول داشته اما این شخص نداشته» این درس اخلاق را می‌داد که دنیا ارزش دارد.

در حالی که در روایت داریم که اگر دنیا به اندازه‌ی یک بال مگس ارزش داشت خداوند متعال به کفّار و دشمنان خود یک جرعه آب هم نمی‌داد؛ هیچ چیز نمی‌داد. چرا به آن‌ها می‌دهد؟ چرا دارد به همه می‌دهد؟ چون این نعمتی عام است؛ خوان و سفره‌ی عام پروردگار گسترده است؛ همه از آن می‌خورند؛ به خاطر این که ارزش ندارد؛ به درد نمی‌خورد؛ هیچ نمی‌ارزد؛ به اندازه‌ی یک بال مگس هم نمی‌ارزد. اگر به اندازه‌ی یک بال مگس هم می‌ارزید خداوند آن‌را به کفّار نمی‌داد.

پس چرا قرآن می‌فرماید: «**قل متاع فی الحیاة الدنیا قلیل**» و نمی‌فرماید: «دنیا هیچ چیز است» بلکه می‌فرماید: «متاع دنیا قلیل است»؟ به این معنا نیست که ارزش آن قلیل است بلکه ارزش آن صفر است و این متاع آن است که قلیل می‌باشد یعنی دنیا در این عالم تکوین برای خود جایگاهی دارد و از هستی برخوردار است اما در محاسبات ارزش گذاری جایگاهی ندارد.

یعنی کسی که دنیا را دارد و از آن بهره‌مند است با کسی که از دنیا بهره‌مند نیست با هم یکی نیستند. بالاخره یکی دارد و دیگری ندارد! اما این‌جا صحبت از ارزش گذاری برای دنیا نیست که بگوییم: «حالا

کسی که دنیا را دارد، ارزش هم دارد» نه! دنیا هیچ ارزشی ندارد. دنیا ارزش ذاتی و هدفی ندارد بلکه ارزش وسیله‌ای دارد؛ هدف نیست. این طور نیست که در آخرت و قیامت که هدف است، کسی که دنیا را داشته، بهشت بهتری هم داشته باشد؛ این طور نیست. «قل مَتَاعُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» دنیا کوتاه و کم است و آخرت ابقى و باقی است. دنیا هست؛ اما فانی است.

هم دانش‌آموز و هم معلّم باش

گفتیم هم دانش‌آموز و هم معلّم باش. یعنی از لذت‌های دانش‌آموز بودن استفاده و بهره ببریم اما غم‌ها، غصه‌ها و نگرانی‌های آن را کنار بگذاریم و مثل معلّم باشیم. آیا معلّم غصه می‌خورد که فردا امتحان دارم؟! معلم می‌گوید: «فردا می‌خواهم امتحان بگیرم» نمی‌گوید: «باید امتحان بدهم». آیا معلم در حالی که دلش شور می‌زند، می‌گوید: «می‌خواهم امتحان بگیرم» یا عین خیالش نیست؟

هم دانش‌آموز و هم معلّم باش! دانش‌آموز باش که درس خود را بخوانی و به پیش بروی؛ از معلّم، کلاس، درس، بحث و... استفاده کن. هم معلّم باش؛ وقتی که جای نگران شدن بقیه‌ی دانش‌آموزها است، شما نگران نباش. کسانی که معلّم شده‌اند، متوجّه می‌شوند من چه می‌گویم. تمام حرف‌هایی که با آن دانش‌آموزها را تهدید می‌کنند، همه کشک است. «اگر درس نخوانی فلان می‌کنم! اگر دیر بیایی...!» همه پشم است.

این را البته نباید دانش‌آموزها بدانند و متوجّه شوند؛ به همین خاطر ناظم‌ها و مدیرها طوری برخورد می‌کنند که دانش‌آموزها اصلاً باورشان نمی‌شود که این حرف‌ها همه پشم است. نه فقط دانش‌آموزها بلکه پدر و مادرها هم فریب می‌خورند. در مدرسه به دانش‌آموز تکلیف می‌دهند و او نمی‌تواند آن را انجام دهد؛ به پدر و مادر خود می‌دهد که برای او بنویسند؛ اما پدر و مادر به او می‌گویند: «نه! نمی‌شود» دانش‌آموز به آن‌ها می‌گوید: «معلّم گفته است»؛ پدر و مادر هم فریب می‌خورند؛ بلند می‌شوند تا نصف شب می‌نشینند مشق‌های او را انجام می‌دهند. مدرسه پدر و مادر را می‌خواهد؛ آن‌ها را هم تنبیه می‌کنند؛ می‌گویند: «دیگر نبینیم پسران یا دختران این طوری باشد؛ این چه وضعی است؟! شما باید رسیدگی کنید وگرنه از مدرسه اخراج می‌شوند؛ سال بعد شما را نمی‌پذیریم» برای آن‌ها کلی خالی می‌بندند. پدر و مادرها هم گاهی به دلشوره می‌افتند، یعنی کار به این جاها می‌رسد.

حالا شما یک عمر دلت شور زده است و نگران بوده‌ای؛ دیر شد، زود شد، همه‌ی نگرانی‌ها بی خود بوده است. اما این بدین معنا است که حالا که این طوری است پس من بی‌انضباطی کنم؟ نه! اینطور نیست. به این هم می‌رسیم و درباره‌ی آن بحث می‌کنیم که معنایش این نیست.

حالا که این‌طور است، آیا من دیگر درس نخوانم؟! درس را برای خودت بخوان. بی‌انضباطی نکن. به خاطر این که آدم و انسان هستی باید منظم و مرتب باشی؛ نه به خاطر این که تو را تهدید می‌کنند که نمره کم می‌شود! نگران نباش بلکه با عشق، علاقه و صفا به مدرسه برو و درس بخوان.

معلم‌هایی هم که نگرانی دارند، همه‌ی این نگرانی‌ها بی‌خودی است؛ یعنی گاهی مدیر، تسمه از گرده‌ی معلم‌ها می‌کشد؛ همه هم زبانی است و عملی در کار نیست. «اگر این‌طور نکنی... اگر کلاس چه شود... فلان می‌کنم» اما خودش هم می‌داند که هیچ اختیار و قدرتی ندارد؛ یک سری از مدیرها اصلاً اختیار و قدرتی از خود ندارند؛ یک سری هم که دارند، می‌دانند که نمی‌توانند اعمال کند؛ اصلاً صلاح نیست بخواهد به همه‌ی این تهدیدها عمل کند. اگر دانش‌آموزها و معلم‌ها دست به دست هم بدهند با هم‌دیگر مخالفت کنند تکلیف آن مدیر پاک است.

آیا دنیا هیچ ارزشی ندارد؟

فقط کافی است که ما از آن محدوده‌ی بچگی، دانش‌آموزی و حالت کودکی خود بیرون بیاییم. بالا بیاییم. اگر از سطحی بالاتر نگاه کنیم می‌بینیم همه چیز همین است. یک موقع می‌گوییم: «ارزش دارد؛ ارزش ندارد» هیچ چیز دیگری به آن کلمه اضافه نمی‌کنیم. این به معنای ارزش هدفی است اما اگر گفتیم: «ارزش وسیله‌ای» این کلمه‌ی ارزش دیگر به آن معنا نیست. یعنی اگر خواستی در یک معنای دیگری به کار ببری باید قید را به آن اضافه کنی.

مثل این است که اگر بگوییم: «آب» منظور از آن همین آب است؛ اما اگر بگوییم: «آب هندوانه» آن هم آب است اما کلمه‌ی هندوانه به آن اضافه شد؛ آب انار، آب گل (گلاب)، این واژه‌ها اضافه دارد. اما وقتی می‌خواهی کلمه‌ی آب را بگویی دیگر لازم نیست چیزی به آن اضافه کنی. وقتی می‌گویی «آب» معلوم است چه می‌گویی.

وقتی می‌گوییم: «ارزش دارد» یعنی هدف است. یعنی این به خود تو می‌رسد و در بهشت برای تو می‌ماند. اما اگر گفتیم: «ارزش ندارد» یعنی هدف نیست. بعد می‌گوییم: «ارزش وسیله‌ای دارد. وسیله‌ی خوبی است». آن مسأله‌ی دیگری می‌شود. کلمه‌ی ارزش وقتی بدون ضمیمه به کار می‌رود به معنای هدف است.

اما رویکرد، دیدگاه و نگرش دیگر این است که گیریم دنیا هم ارزش دارد. با این که دل شما شور بزند که حالا من چه کار کنم؟ روزی‌ام را چه کار کنم؟ از کجا بیاورم؟ با دلشوره زدن مشکل درست نمی‌شود و با این کار روزی تو زیاد نمی‌شود؛ اگر روزی تو کم نشود، زیاد هم نمی‌شود.

انواع روزی

روایات بسیاری در این باب داریم. از حضرت امیر (ع) در وصیّتی که به محمّد ابن حنیفه دارد آمده است که:

«يَا بُنَيَّ الرَّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ»

ای فرزندم! رزق و روزی دنیا بر دو قسم است. یکی رزقی است که تو باید به دنبال آن بروی تا به تو برسد. طلب تو در آن مؤثر است. اگر طلب کردی و برای رسیدن به آن تلاش کردی به تو می‌رسد. «و رِزْقٌ يَطْلُبُكَ» دیگر روزی آن است که دنبال تو می‌آید و نمی‌توانی از آن فرار کنی. می‌خواهی نخوری اما به خورد تو می‌دهند. روزی‌ای است که پای تو نوشته شده است. در دیگر روایات داریم: «رِزْقٌ مَحْتوم» رزقی که حتمی است. در روایات دیگر از قسم اوّل به «رِزْقٌ مُقَدَّرٌ بِالطَّلَبِ» تعبیر شده است. برای شما مقدّر شده است اما به شرط این که آن را طلب کنی و به دنبال آن بروی.

حضرت بعد از این که این دو قسم را بیان می‌فرمایند؛ خوب دقت کنید؛ می‌فرمایند که «وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ وَ لَنْ يَحْتَجِبَ عَنْكَ مَا قُدِّرَ لَكَ» بدان روزی‌ای که باید نصیب تو شود کسی نمی‌تواند بیاید و از شما سبقت بگیرد و آن روزی را از شما بچاپد. «لَنْ» هرگز؛ هرگز نمی‌شود که چنین اتفاقی بیفتد؛ بر شما غلبه کند؛ با این که غالب و قدرتمند هم هست و زور او هم زیاد است نمی‌تواند روزی شما را بگیرد؛ آنچه که روزی شماست باید از گلوی شما پایین برود و از گلوی کسی غیر از شما پایین نمی‌رود. امکان ندارد که چیزی بین شما و آنچه که برای شما مقدّر است حجاب و مانع شود. بنابراین امام صادق (ع) فرموده‌اند: «عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي» یقین کردم که روزی من از گلوی غیر من پایین نمی‌رود. «فَاطْمَأْنَنْتُ» پس آرامش پیدا کردم و دیگر نگرانی نداشتم.

فرض کنید شما پولی جمع کرده‌ای که این پول را به مصرف برسانی؛ دزدی می‌آید و آن را می‌برد؛ برای بدست آوردن آن پول هم بسیار زحمت کشیده‌ای و کار کرده‌ای. مثلاً ده میلیون تومان پول جمع کرده‌ای. بیماری قلبی پیدا می‌کنی؛ جراح قلب می‌گوید: «من با ده میلیون قلب تو را عمل می‌کنم» آیا این ده میلیون تومان روزی تو بود؟ آن موقعی که داشتی پول را جمع می‌کردی و کنار می‌گذاشتی می‌گفتی: «من این پول را جمع کنم که روز مبادا از آن استفاده کنم» حسابش را نکردی. هر چه به تو گفتند: «کار می‌کنی که پول جمع کنی ورزش هم بکن» گفتی: «نه! من خیلی عقب هستم. من باید بیشتر از این تلاش کنم» هر چه گفتند: «آقا شما باید کمی هم استراحت کنی!» غافل از این که شما این پول را برای خود جمع نمی‌کردی برای دکتر جمع می‌کردی.

دکتر هم برای خودش صفا می‌کند، یک یا دو تا عمل انجام می‌دهد بعد هم در باغ خود در خارج از شهر و با پول های شما کیف می‌کند. این پول روزی او بوده است البته معلوم هم نیست که چه مقدار از آن روزی او باشد. زورها را شما زدی؛ او کیف آنرا می‌برد. حقّ او هم هست که از نفهمی من و شما استفاده می‌کند؛ خُب وقتی ما دولا می‌شویم او هم سوار می‌شود. چرا سوار نشود؟! حقّش هم هست که سوار شود؛ فهم و شعور دارد که پیاده راه نرود. شما زور می‌زنی او می‌خورد. اما اگر حواس خود را جمع کردی و فهمیدی: «روزی بر دو قسم است؛ یک روزی سراغ من می‌آید و یک روزی که من باید سراغ آن بروم» آن وقت دیگر برای به دست آوردن روزی، زور نمی‌زنی.

اما آن روزی که من باید سراغ آن بروم کدام است؟ در این روزی هایی که من می‌خواهم دنبال آن بروم؛ آیا این از آن قسم روزی‌هایی است که اگر من دنبال آن بروم به آن می‌رسم یا از آن قسم روزی‌هایی است که اگر دنبال آن هم نروم خودش می‌آید و به من می‌رسد؟! نمی‌دانیم. «الرِّزْقُ رِزْقَان» نمی‌گوید: «کدام رزق این‌گونه است». هر رزقی را که شما روی آن حساب می‌کنی دو حالت دارد؛ یا ممکن است این باشد یا ممکن است آن باشد.

وظیفه‌ی ما برای کسب روزی

آیا راهی وجود دارد که بفهمم این روزی که دنبال آن می‌روم جزو کدام روزی‌ها است؟ آیا دست ما است؟ نه! دست ما نیست. این تقسیم را چه کسی انجام داده است؟ خداوند تقسیم و مشخص کرده است که یک رزقی به شما برسد بدون این که آنرا طلب کنی؛ و یک رزقی به شما برسد بعد از این که آنرا طلب کردی؛ آیا شما از لوح محفوظ خبر داری که خداوند چه طوری تقسیم کرده است؟ خبر نداری. حالا ما چه کار باید بکنیم؟ این یک جهل و ابهام است که نمی‌دانیم این روزی از کدام قسم است.

حالا فرض کنیم ما فهمیدیم این روزی از کدام قسم است؛ از آن قسمی است که ما باید طلب کنیم؛ **چقدر لازم است طلب کنیم؟** چه مقدار طلب ما اثر دارد؟ یک ساعت، دو ساعت، هشت ساعت، ده ساعت، دوازده ساعت و... من در روز چه مقدار باید وقت بگذارم و طلب کنم تا آن روزی را که خدا مقدر کرده است که با طلب من به من برسد؟ چه مقدار طلب من و چه مقدار تلاش من است. این مسأله‌ی «نگرانی» نیست؛ مسأله‌ی طلب است. یعنی مقدر به طلب من و شماست؛ مقدر به غصه خوردن شما نیست. باز هم غصه ندارد.

خدا مقدر و معین کرده است و آن روزی در جای خود به شما هم می‌رسد. حالا چقدر باید طلب کنی؟ باید سراغ خود خدا برویم و به خدا بگوییم: «خدایا! ما که نمی‌دانیم که این روزی مقدر به طلب ماست یا روزی محتوم است؛ اگر مقدر به طلب است به چه مقدار طلب ماست؛ من باید این روزی را از چه

طریق و راهی طلب کنم؛ این را هم نمی‌دانیم؛ گاهی می‌بینی شما در مسیر دیگری داری طلب می‌کنی در حالی که در رزق و روزی در مسیر دیگری است. فرض کنید مقدر شده است که اگر شما درس بخوانی آن روزی را به شما بدهند. اما اگر بروی کار کنی آن روزی را به شما ندهند یا برعکس. این سومین ابهام ما شد که نمی‌دانیم کدام طرف است. خبر نداری. این مطالب را چه کسی باید به ما بگوید و توضیح بدهد و ما را از این ابهام بیرون بیاورد؟ خود خدا توسط اولیای خود در روایات همه‌ی این مطالب را بیان فرموده است. چقدر طلب می‌خواهد؟

حضرت در ادامه می‌فرماید:

«فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ»

تلاش یک سال خود را در یک شب و یک روز انجام نده. شما زوری را که باید طی یک سال بزنی و طلب کنی همه‌ی زور خود را جمع نکن به خیال این‌که اگر در یک شب انجام دهی به آن می‌رسی. این‌گونه نیست بلکه اندازه آن را خدا می‌داند؛ خدا هم این‌گونه دستور می‌دهد که زور یک سال را یک شب نزن. زور یک سال را در یک سال بزن. در سیصد و شصت و پنج روز بزن. چرا به خود فشار می‌آوری؟! چرا روی دوش خود بار سنگین می‌گذاری؟!

« وَ كَفَاكَ كُلَّ يَوْمٍ مَا هُوَ فِيهِ »

تو را کفایت می‌کند همانی که هر روز به تو می‌رسد. آن مقداری که برای تو مقدر شده است تو را کفایت می‌کند؛ پس به آن قانع باش و بیشتر از این زور نزن؛ زور یک سال را یک شب نزن. بعد حضرت می‌فرماید: « فَإِنْ تَكُنِ أَلْسَنَةً مِنْ عُمْرِكَ » اگر آن سال از عمر شما باشد؛ « فَإِنَّ أَلَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَيَأْتِيكَ فِي كُلِّ عَدٍ بِجَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ » هر روزی از این روزهای سال که می‌آید خدا روزی آن روز را تازه‌ی تازه به تو می‌دهد.

یعنی این طور نیست که بخواهد همان اول روزی یک سال را به تو بدهد بلکه تازه‌ی تازه می‌دهد. « وَ إِنْ لَمْ تَكُنِ أَلْسَنَةً مِنْ عُمْرِكَ » اما اگر آن سال از عمر تو باقی نمانده باشد؛ « فَمَا تَصْنَعُ بِهِمْ وَ عَمَّ مَا لَيْسَ لَكَ » غصه‌ی چه چیزی را بی‌خودی می‌خوری؟! برای بعد از مردن زور زیادی می‌زنی؛ یک سال بیشتر نیستی، زور یک سال را داری الان می‌زنی؟ فکرش را بکن ببین اصلاً تا یک سال دیگر هستی که داری از حالا زور آن موقع را می‌زنی و غصه‌ی آن را هم می‌خوری: « بِهِمْ وَ عَمَّ » در این‌جا هم غصه مطرح می‌شود. نگران کجا هستی؟! امروز یا فردا؟! حُب یک روزه حساب کن؛ تلاش یک روزه انجام بده. این بدین معنا نیست که برای یک سال خود تدبیر نداشته باشی. تدبیر یک ساله کن عیبی ندارد اما تلاش یک روزه انجام بده. زور یک سال را در یک شب نزن.

می‌خواهیم ببینیم که راهی را که تعیین کرده‌اند؛ اگر روزی دو قسم است چه مقدار طلب لازم دارد؟ از چه راهی باید طلب کنیم؟ مقدار طلب آن این است که به خودت زور و فشار نیاوری؛ چون قوه‌ی مدبّره را از دست می‌دهی. باید عقل و ذهن سالم داشته باشی تا بتوانی تدبیر و برنامه‌ریزی کنی. تدبیر خود را که از دست دادی آن وقت شب و روز خود را گم می‌کنی؛ شب و روز تو قاطی می‌شود و زندگی تو به هم می‌ریزد و از هم می‌پاشد پس تلاش نکن برای دکتر پول جمع کنی؛ اگر هم می‌خواهی تلاش کنی برای خودت تلاش کن. به مقداری که زنده هستی و می‌توانی استفاده کنی و بهره ببری تلاش کن یعنی همه جانبه نگر باش. طوری زندگی کن که در این زندگی به هر چیزی که خدا دستور فرموده است و می‌خواهد برسی.

در روایت داریم که شبانه‌روز خود را سه قسمت کن؛ یک قسمت برای کار، یک قسمت برای عبادت و یک قسمت هم برای استراحت. یعنی همه جانبه نگر باش. یک بعدی رشد نکن. «إِعْلَمُوا يَقِيناً أَنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ» خداوند متعال قرار نداده است برای هیچ بنده‌ای هر چند حيله ی بزرگی داشته باشد. یعنی کله‌ی او کار کند. «و اَشْتَدَّ طَلْبُهُ» طلب او هم زیاد باشد، خیلی پشت کار دارد «و قَوِيَتْ مَكَائِدُهُ» ذهن تیزی هم دارد. برای هیچ عبدي قرار نداده است «أَكْثَرَ مِمَّا سَمَى لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ» بیشتر از آن چیزی که در ذکر حکیم و لوح محفوظ نوشته، ثبت و ضبط شده است.

دارد خبر می‌دهد؛ این اخبار است. نمی‌گوید: «نکن ارزش ندارد»؛ بلکه می‌گوید: «نکن که نمی‌شود! بی‌خودی داری زحمت می‌کشی و زور زیادی می‌زنی؛ فایده ندارد!» به او خبر می‌دهد و می‌گوید: «این عالم را نمی‌شناسی! من می‌شناسم» خدا ارزاق را تقسیم کرده است. تقسیم هم همان نحوی است که حضرت فرمود؛ یک قسم از آن مقدر به طلب شماست؛ یک قسم از آن محتوم است و باید به شما برسد و آن رزق دنبال شما می‌آید در حالی که شما هم خبر نداری. نمی‌دانی چقدر باید طلب کنی تا آن رزقی که مقدر به طلب شماست به شما برسد. حضرت می‌فرماید که همه‌ی این مسائل در آن جا ثبت و ضبط شده است؛ زور زیادی نزن؛ زحمت بی‌خودی نکش؛ تلاش بی‌فایده نکن. به اندازه‌ای که به جایی لطمه نخورد؛ معقول، متعارف و به اندازه تلاش کن.

بعد حضرت می‌فرماید: «فَالْعَارِفُ بِهِذَا» کسی این حرف را بفهمد، «الْعَاقِلُ لَهُ» این را تعقل کند «أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ» راحت‌ترین مردم در منفعت خود هستند. همه چیز را به خدا واگذار می‌کنند و نمی‌گویند: «نمی‌خواهیم!» این مرتبه‌ی پایین‌تر است؛ مرتبه‌ی بالاتر این است که می‌گوید: «اصلاً ارزش ندارد! می‌خواهد برسد؛ می‌خواهد نرسد». مرتبه‌ی پایین‌تر از آن، این است که می‌گوید: «می‌خواهیم ولی چرا بی‌خودی زور زیادی بزنیم؟ به اندازه‌ای که می‌شود تلاش می‌کنیم» حضرت به ما خبر می‌دهد که این افراد خیلی راحت می‌شوند. «أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ وَ التَّارِكُ لَهُ أَعْظَمُ النَّاسِ

شُغْلًا فِي مَصْرَّتِهِ» کسی که این حرف‌ها را نشنود، باور نداشته باشد و قبول نکند؛ مشغله‌ی ذهنی او آن قدر زیاد می‌شود و آن قدر هم و غم او بالا می‌رود و شدید و غصه‌دار می‌شود که به خود ضرر و آسیب می‌رساند.

علت مشخص نبودن راه کسب روزی

در روایتی در باب «استحباب الدعاء فی طلب الرزق» آمده است که دعا کنید. علت این که خداوند متعال روزی ما را مشخص نکرده که از کجا و چطور می‌آید و اینکه بی‌حساب می‌آید یا نه، برای این است که می‌فرماید «كثُرُوا دُعَاءَهُ» زیاد دعا کنید. یعنی به خاطر دنیا هم که شده است با آخرت خود یک رابطه‌ای برقرار کنید. این همان است که گفتیم: «هر چه پیش می‌آید خیر خود ماست». البته این حالت به کسانی مربوط می‌شود که کارمند نیستند، چون روزی آنها مشخص است. تلاش نکنید که رسمی شوید. می‌گویید: «می‌خواهیم رسمی شویم تا بیمه شویم» بیمه‌ی خدا و امام زمان باش. ببینید ائمه علیهم السلام چگونه بیمه می‌کردند:

عبد الرحمن ابن مسعودی می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) از حال شکایت کردم و گفتم: «وضعم خراب است؛ اوضاعم به هم ریخته است؛ ندارم! بی‌چاره، فقیر و بدبخت هستم؛ یک فکری به حال من کنید»

حضرت نفرمود که این پول را بگیر کار خود را راه بیندازد، بلکه فرمود: «اذا قَدِمْتَ الكوفةَ» وقتی کوفه رفتی و به خانه‌ی خود برگشتی؛ «فَبِئْسَ مَا لَكَ مِنْ بَيْتِكَ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ» فرش زیر پای خود را از خانه خود بردار و ببر بازار ده درهم بفروش. حضرت خبر هم داشت که این فرش ده درهم می‌ارزد. «ادْعُ إِخْوَانَكَ» رفقا را دعوت کن. «و اعد لهم طعاماً» طعامی برای آنها فراهم کن. فرش زیر پای خود را می‌فروشی؛ طعام تهیّه می‌کنی؛ رفقا را هم دعوت می‌کنی. «و سَلِّهُمْ يَدْعُونَ اللَّهَ لَكَ» وقتی غذا خوردند و سیر شدند بعد به آنها بگو برای من دعا کنید خدا روزی من را زیاد کند.»

می‌گوید: «هر چه کردم که این فرش را نبرم بفروشم دیدم نمی‌شود؛ ندارم! اول خواستم حرف حضرت را گوش نکنم. گفتم حالا که گفته است برو بفروش یعنی این کار را تا آنجا که شده انجام بده! گفتم بگذار پول جور کنم اما دیدم نمی‌شود و در آخر مجبور شدم فرش را فروختم؛

همانطور که فرموده بود برای مردم غذا تهیّه کردم و از آنها خواستم که برای من دعا کنند؛ «فوالله ما مكثت إلا قليلاً» قسم می‌خورم به خدا که مدت کوتاهی نگذشته بود «حتی أتانی غريم لي» که یکی از بدهکارهای من پیدا شد و نیاز من را تامین کرد و آن چه را که با آن حساب داشتم به من داد و از آن گرفتاری و مصیبت نجات پیدا کردم.

از این جا معلوم می‌شود که خدا می‌خواهد که ما با او رابطه‌ای برقرار کنیم. این مسئله در باب روزی مهم است. استحباب دعا برای همین است که ما وقتی دعا می‌کنیم با خدا رابطه برقرار می‌شود.

از جایی که انتظار نداری!

در روایت دارد که:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ»

خداوند متعال روزی بندگان خود را در جایی قرار داده که حساب آن را نمی‌کنند. «و ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ» به خاطر این که وقتی نمی‌داند روزی او قرار است از کجا بیاید دعای او زیاد می‌شود و طلب او از خدا بالا می‌رود. اما وقتی می‌داند حقوق ماهیانه به حساب او می‌ریزند، وقتی هم که بازنشسته و بیمه است و به او حقوق می‌دهند. بعد از مرگش هم به بازماندگان او حقوق می‌دهند. بیمه و تامین و خاطر جمع است. برای چه دعا کند؟ باید دائم به مجلس بگویید تصویب کنید حقوق بازنشستگان افزایش پیدا کند! دست او باید دائم جلوی دولت و رئیس مجلس و... دراز باشد.

می‌فرماید رزق مومنین این‌گونه است که «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ» است. حالا جالب این است که حضرت امیر (ع) در روایت دیگر می‌فرماید: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» نسبت به آن جایی که امید نداری امیدوارتر باش. یک جاهایی را امید داری که روزی تو برسد؛ به آن جا خیلی امید نداشته باش؛ اگر مومن باشی این طوری است که خدا کاری می‌کند که از جایی که امید داری به تو نرسد؛ بلکه از جایی که امید نداری به تو برسد.

بعد می‌فرماید: «فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ يَقْتَتِسُ لِأَهْلِهِ نَارًا» موسی ابن عمران رفت که آتشی بیاورد نوری را از دور دید؛ «فَكَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَجَعَ نَبِيًّا» خدا با او صحبت کرد و وقتی برگشت پیغمبر بود. نرفته بود که پیغمبر شود. خیلی درس دارد. نگو: «من می‌خواهم درس بخوانم تا چه بشوم؟!» خدا با مومنین این‌گونه برخورد می‌کند. می‌روی کار دیگری انجام دهی اما کار دیگری از آب در می‌آید و نتیجه‌ی دیگری می‌گیری. این نکته خیلی مهم است. اصلاً به تدبیرهایی که می‌کنید حساب باز نکنید.

«و خَرَجَتْ مَلَائِكَةٌ سَيِّئًا فَاسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ملکه سبا خارج شد در حالی که کافر بود، اما مسلمان برگشت، حسابش را نمی‌کرد.»

«و حَرَجَ سَحْرَهُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ» ساحران فرعون آمدند که آن برنامه و جریان را به پا کنند اما خودشان ایمان آوردند؛ ورق برگشت و اصلاً یک چیز دیگر شد. این کار خداست و به مومنین و متقین اختصاص دارد. خدا با غیر متقین و غیر مومنین این‌گونه عمل نمی‌کند.

یعنی اگر دیدی در زندگی دارد این طوری می‌شود بدان خدا حسابی برای تو باز کرده است؛ این در را به روی خود نبند. بگذار این در باز باشد و روزی تو همین طوری برسد. نگو: «می‌خواهم خیالم و فکرم راحت باشد! می‌خواهم آزاد شوم و تکلیفم را بفهمم که آخر ماه چقدر حقوق دارم» اصلاً نمی‌خواهد حساب کتاب کنی؛ چقدر آمد و چقدر رفت؛ چقدر خرج کردم؛ چقدر دادم و چقدر گرفتم؛ روی حساب و در مسیر طاعت خدا خرج کن؛ روی حساب هم در بیاور؛ اما چقدر شد؟! برنامه ریزی نکن؛ روی این‌ها حساب کتاب نکن. خرجم چقدر شد؟! آیا با دخلم خواند یا نخواند؟! به این مسائل کاری نداشته باش. از کجا می‌آوری؟ خدا می‌دهد. نگو: «من کار می‌کنم و زحمت می‌کشم، حقوق می‌گیرم». بلکه خدا می‌دهد.

در روایت دیگر که از این روایت‌ها خیلی جلوتر است، می‌فرماید:

«أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ»

خدا ابا دارد مگر این‌که روزی آن‌ها را از آن‌جا که گمان ندارند برساند. یعنی از آن‌جا که گمان دارند نمی‌رساند که جلا و ولز آن‌ها در بیاید و دل‌بستگی آن‌ها به دنیا قطع شود. یعنی سنت خدا این است که ابا دارد که روزی کارمندی، ثابت، مقرر، مشخص و معلوم به مومنین بدهد.

می‌گوید: «فلانی وضع و پول خوبی دارد؛ کارش هم درست است، بروم آن‌جا دم دست او باشم؛ دیگر نان من در روغن است. توپ توپ می‌شوم!» اگر مؤمن باشد و خدا هم او را دوست داشته باشد و حسن انتخاب هم داشته باشد؛ خداوند کاری می‌کند که توپ شود ولی باد آن در می‌رود. این توپ، بی باد می‌شود. از جای دیگر او را توپ می‌کند که متوجه نشود. چقدر این روایات زیباست که اگر نخوانیم نمی‌شود.

حُب ما حالا چقدر باید وقت بگذاریم، کار کنیم و تلاش کنیم؟!

در روایت می‌فرماید: «... أَيْ شَيْءٍ عَلَى الرَّجُلِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ» ما می‌خواهیم آن روزی‌ای را که به طلب ما مقدر شده است و ما نمی‌دانیم کدام است و چقدر است، چگونه طلب کنیم؟ طلب به چه معناست؟! «فَقَالَ إِذَا فَتَحْتَ بَابَكَ وَ بَسَطْتَ بَسَاطَتَكَ» در مغازه را که باز کردی و بساط خود را پهن کردی «فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» یعنی آن زمینی رزق خود را فراهم کردی به مقداری که صدق کند شما در این جهت قدم برداشته‌ای.

حالا اگر در مغازه را که باز کردی و بساط خود را هم پهن کردی، یک نفر را هم مأمور کردی که ببیند در مغازه‌ی بغلی که همانند جنس شما را می‌فروشد کسی می‌آید برود یا نه؟! اگر کسی آمد برود مغازه بغلی، او را سمت مغازه‌ی تو بفرستد، با این کارها روزی شما اضافه نمی‌شود.

سوال کردند که آیا کسی که کارمند است می‌تواند دل به روزی آخر ماه نبندد و امیدش به روزی خدا باشد؟ بله می‌تواند. الان که البته دیگر هیچ چیز حساب کتاب ندارد؛ الان دیگر آن رزقی هم که دولت می‌دهد وقتی به دست شما می‌رسد تا به آن نگاه می‌کنی تمام می‌شود و برکت ندارد یعنی قبل از این که به آن نگاه کنی چیزهایی مانند مالیات و... را از آن کم می‌کنند وقتی هم به دست شما می‌رسد به محض این‌که به آن نگاه می‌کنی تمام می‌شود. این که اصلاً رزق نیست. چیزی که دولت می‌دهد اصلاً رزق نیست.

آیه‌ی قرآن هم که می‌فرماید که: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»

حالا این خیلی جالب است که آیا این آیه در مقام بشارت به متقین یا در مقام انذار به آنها است؟

خوب دقت کنید در مقام بشارت به مومنین ظهور صریح دارد که اگر کسی تقوا پیشه کند ما چنین پاداشی به او می‌دهیم. چه پاداشی ذکر شده است؟ این که گشایشی در کار دنیای او فراهم می‌کنیم و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهیم. پاداش او این است که از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهیم.